

بررسی کتاب خیابان شرقی غربی: در باب خاستگاه‌های نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت

مارک مازور

خیابان شرقی غربی: در باب خاستگاه‌های نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت، نویسنده: فیلیپ سَنَدز، انتشارات وایدنفلد اند نیکلسون/ ناف، ۲۰۱۶

تأسیس «دیوان کیفری بین‌المللی» در سال ۱۹۹۸ رویدادی مهم در تاریخ جهان بود. از آن زمان این دادگاه به جنایت‌های رهبران بعضی از کشورها رسیدگی کرده و قوانین حقوق بشر به طور چشمگیری بهبود یافته است. فیلیپ سَنَدز، حقوق‌دان نامدار، از نزدیک شاهد تأسیس «دیوان کیفری بین‌المللی» بوده و در بعضی از پرونده‌های مهم، از جمله دستگیری ژنرال پینوشه، با این دادگاه همکاری کرده است. حال، او با نگارش این کتاب، روایتی جذاب و خواندنی از تاریخ جنبش حقوق بشر ارائه داده است.

خیابان شرقی غربی را می‌توان زندگی‌نامه‌ی جمعی یک نسل دانست. هرش لاتریاخت، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه کمبریج، از حقوق‌دانان برجسته‌ی دهه‌ی ۱۹۴۰ و از بنیان‌گذاران نظام حقوق بشر بین‌المللی بود. امروز حقوق‌دان یهودی - لهستانی دیگری به نام رافائل لمکین را، که سه سال از لاتریاخت جوان‌تر بود، واضح اصطلاح «نسل‌کشی» می‌دانند. بعد نوبت به لئون بوخهولتس، پدر بزرگ مادری سَنَدز، می‌رسد که دخترش روث، در سال ۱۹۳۸ در وین به دنیا آمد، یعنی در همان سالی که اتریش جزئی از خاک آلمان نازی شد. از سوی دیگر باید از دو نازی نام برد: هانس فرانک، که دقیقاً هم‌سن لمکین، و مهم‌ترین حقوق‌دان حکومت رایش سوم و فرماندار لهستان اشغالی بود؛ و یکی از دستیارانش به نام آتو واختر، فرماندار گالیسیای اشغالی.

آن‌چه این پنج نفر را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد یک شهر است. اتریشی‌ها و نازی‌ها این شهر را لمبرگ می‌نامیدند. لهستانی‌ها در فاصله‌ی دو جنگ جهانی آن را لُوو می‌خواندند و امروز اوکراینی‌ها آن را لویو می‌نامند. این شهر را به هر نامی که بخوانید، این واقعیت تغییر نمی‌کند که تنوع دینی و زبانی‌اش از بین رفته و جای خود را به همسانی و تک‌زبانی داده است. در واقع، این شهر مثالی آشکار است از آن‌چه در قرن بیستم در بخش عمده‌ای از اروپای مرکزی و شرقی رخ داد.

اما لمبرگ / لُوو / لویو موردی خاص است، زیرا با تاریخ حقوق بین‌الملل ارتباطی منحصربه‌فرد دارد. لاتریاخت و لمکین در دوران جنگ جهانی اول، یعنی درست در زمان فروپاشی امپراتوری‌های چندملیتی، در این شهر حقوق آموختند. سَنَدز از بروز خشونت قومی پس از تأسیس جمهوری لهستان از دل خاکستر گالیسیای هابسبورگ سخن

می‌گوید. اکنون به لطف مطالعات ارزشمند او می‌دانیم که لاتریاخت و لمکین در دانشگاه چه درس‌هایی خواندند - افزون بر حقوق، لاتریاخت و لمکین، به ترتیب، فلسفه و ادبیات آموختند.

در دهه‌ی ۱۹۲۰، رشته‌ی حقوق در دنیا منزلتی والا داشت. در همین دوران بود که قدرت‌های بزرگ، لهستان و دیگر کشورهای اروپای شرقی را به پذیرش تعهدات حقوقی برای تضمین حقوق اقلیت‌ها واداشتند. این دولت‌ها از «معاهده‌های حقوق اقلیت‌ها» بیزار بودند اما چاره‌ای جز تسلیم نداشتند زیرا بر اساس «معاهده‌ی ورسای» (۱۹۱۹) امضای این پیمان‌نامه‌ها یکی از شرط‌های به رسمیت شناختن این کشورها از سوی «جامعه‌ی ملل» بود. به دنبال تضعیف «جامعه‌ی ملل» در دهه‌ی ۱۹۳۰، این پیمان‌نامه‌ها به تعلیق در آمد.

فرانک و نازی‌ها نه تنها معاهده‌های حقوق اقلیت‌ها را نادیده می‌گرفتند بلکه کل حقوق بین‌الملل را بی‌ارزش می‌شمردند و گاهی آن را ابداع یهودیان می‌خواندند. نازی‌های اشغال‌گر علاوه بر بی‌اعتنایی به حقوق بین‌الملل، با اتخاذ رهیافتی بی‌رحمانه به ناهمگونی قومی منطقه، میلیون‌ها نفر را به طور اجباری جابه‌جا کردند و به قتل رساندند. لمکین یکی از نخستین کسانی بود که فهمید نسل‌کشی نوعی راهبرد بوده است.

بنابراین، محاکمه‌ی عاملان نسل‌کشی در نورمبرگ نه تنها راهی برای حل مشکلی عملی - چگونگی برخورد با رهبران شکست‌خورده‌ی نازی - بلکه وسیله‌ای برای احیای حقوق بین‌الملل بود. سندز این داستان را در قالب رویارویی دو مرد - لاتریاخت و لمکین - و اصول‌شان تعریف می‌کند. لاتریاخت عقیده داشت که حقوق مختص افراد است. به نظر لمکین، چون نازی‌ها به هستی فرهنگی و زیست‌شناختی کل گروه‌ها حمله کرده بودند، قانون می‌بایست با توجه به این واقعیت از حقوق جمعی گروه‌ها دفاع می‌کرد.

سندز با لاتریاخت هم‌رأی است و می‌گوید تمرکز لمکین بر واحدهای قومی ممکن است به همان رقابت‌های ملی‌گرایانه‌ای دامن زند که خود در پی فرونشاندن‌اش است. شاید بتوان گفت که سندز اهمیت کار لمکین را نادیده می‌گیرد، زیرا لمکین در پی ابداع چیزی جدید نبود و صرفاً خواهان احیا و تقویت نظام قدیمی‌تر حقوق اقلیت‌ها بود. ایده‌ی حقوق اقلیت‌ها در سال ۱۹۱۹ مطرح شد زیرا مردم دریافته بودند که دیدگاه قدیمی‌تر قرن نوزدهمی که همه‌ی افراد را به طور طبیعی از همه‌ی حقوق - از جمله حق آزادی عقیده - بهره‌مند می‌داند به درد کشورهای مبتلا به تعصب قومی و نژادی نهادینه نمی‌خورد.

احتمالاً رهیافت لمکین محکوم به شکست بود. اما دلیل این امر نه بدی آن بلکه این بود که از نظر سیاسی متقاعد کردن دیگران به پذیرش آن بسیار دشوارتر بود. به نظر آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها، ایده‌ی نسل‌کشی آن قدر مبهم بود که امکان داشت کشورهای نظیر شوروی قانون تفکیک نژادی در ایالت‌های جنوبی آمریکا و قوانین بریتانیا در مستعمرات را مصداق نسل‌کشی بدانند. از قضا، همین مخالفت آمریکا و بریتانیا نشان می‌دهد که ایده‌ی لمکین چندان نادرست نبود.

بخش عمده‌ای از جذاب‌ترین مطالب این کتاب، شخصی است. روایت سندز از زندگی پدر بزرگ و مادر بزرگ اش ارتباط مستقیمی با داستان حقوق بین‌الملل ندارد اما گیرا و جالب است. سندز چهار سال پژوهش‌گر «مرکز حقوق بین‌الملل لاتریاقت» در دانشگاه کمبریج بوده و پسر هِرش، الیا هو، حقوق‌دان نامدار، را می‌شناسد و بر چاپ جدید اثر مهم لاتریاقت، **لایحه‌ی بین‌المللی حقوق بشر (۱۹۴۵)**، مقدمه‌ای نوشته است. در نتیجه، او می‌تواند تصویری دقیق از صعود سریع مهاجران هوشمند یهودی به مناصب عالی‌رتبه‌ی دانشگاهی بریتانیا در فاصله‌ی دو جنگ جهانی ترسیم کند. افزون بر این، به نظر می‌رسد که سندز با نیکلاس فرانک، فرزند هانس فرانک، دوست شده و بنابراین می‌تواند وجوه نادیده‌ای از زندگی نخبگان نازی را به ما بنمایاند.

با این همه، رهیافت شخصی مخاطراتی هم دارد. جالب است که بخش عمده‌ای از آثار مربوط به تاریخ حقوق بشر لحنی حماسی دارد. قهرمان سندز، لاتریاقت است، در حالی که نویسندگانی که پیشتر به این موضوع پرداخته‌اند نقش اصلی را به لمکین، النور روزولت، و دیگران داده‌اند. این افراد همگی مهم بوده‌اند. اما داستان جنبش حقوق بشر را نباید با زندگی قدیسان همسان پنداشت. اگر زمینه‌ی سیاسی و فکری را بی‌اهمیت شماریم، از فهم تحولات اندیشه‌ی حقوقی بین‌المللی عاجز خواهیم ماند.

برای مثال، مجادله بر سر حقوق اقلیت‌ها در دهه‌ی ۱۹۴۰ ادامه یافت و از تأکید جدید بر حقوق بشر فردی به شدت انتقاد شد. نباید از یاد برد که لاتریاقت خودش دو سال پس از دادگاه نورمبرگ از عقاید جزمی درباره‌ی «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» به شدت سرخورده بود. همان طور که تاریخ «دیوان کیفری بین‌المللی» نشان می‌دهد، حقوق بین‌الملل به شدت گرفتار چنددستگی درونی و سیاست‌زدگی است. ادعای ضمنی این کتاب آن است که دادگاه نورمبرگ و لاتریاقت سنگ بنای حقوق بین‌الملل کنونی اند. این ادعا را باید کتابی دیگر به شیوه‌ای روش‌مندتر بررسی کند اما معلوم نیست که حاصل کار از کتاب سندز خواندنی‌تر باشد.

برگردان و بازنویسی: عرفان ثابتی

* مارک مازور استاد تاریخ در دانشگاه کلمبیا و مؤلف آثاری از جمله **سامان دادن دنیا: تاریخ یک ایده (۲۰۱۳)** است. آن‌چه خواندید برگردان و بازنویسی این نوشته‌ی او است:

Mark Mazower, '[East West Street: On the Origins of Genocide and Crimes Against Humanity, by Philippe Sands](#),' *Financial Times*, 20 May 2016.